



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در آغاز درس خارج فقه - 14 / شهریور / 1374

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدای کلام، برای تیمّن و تبرک، حدیثی اخلاقی مطرح می‌کنم:

«علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن بعض اصحابه، عن ابن ابي يعفور، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: فيماناجي الله عزوجل بموسي عليه السلام: يا موسي لا تتركن الي الدنيا ركون الظالمين و ركون من اتخذها أباً و اما. يا موسي لو و كلتک الي نفسک لتنظرلها اذا لغلّب عليك حب الدنيا و زهرتها. يا موسي نافس في الخير اهله و استبقهم اليه، فان الخير كاسمه و اترك من الدنيا ما بك الغني عنه و لاتنظر عينک الي كل مفتون بها و موکل الي نفسه؛ و اعلم ان كل فتنة بدوّها حب الدنيا و لاتغبط احدا بكثرة المال، فان مع كثرة المال تكثر الذنوب لواجب الحقوق، و لاتغبطن احدا برضي الناس عنه، حتي تعلم أن الله راض عنه و لا تغبطن مخلوقا بطاعة الناس له، فان طاعة الناس له و اتباعهم اياه علي غير الحق هلاک له و لمن اتبعه».

سند، مرسل است، ولي ظاهراً در احادیثی که حکمت و اخلاق و حقایق را برای انسان بیان می‌کنند، معلوم نیست که ارسال ضرری داشته باشد. حامل حکم فقهی هم نیست که انسان دنبال حجّت باشد و بگوید نمی‌شود به خبر مرسل تعبّد کرد. حقایقی است که وقتی انسان مشاهده می‌کند، می‌بیند که صحّت و اعتبار و اتقانش در خود آن مندرج است. پیداست که اینها یا حتماً کلمات معصوم علیه السلام است یا متّخذ از کلمات آن بزرگواران است.

بنابراین ارسال در سند این حدیث، نباید کمترین شبهه و ریبی در اخذ به مضمون این حدیث به وجود آورد.

البته منهای این ارسال، رجال سند هم ثقات عالی و جلیل القدری هستند: «علي بن ابراهيم» و «ابراهيم بن هاشم» که معلوم است. «ابن محبوب» هم که «حسن بن محبوب سرّاد» و از ثقات و بزرگان و علي قولر از اصحاب اجماع است. «ابن ابي يعفور» هم همان مرد بزرگوارى است که از قول او این حدیث نقل شده است: «و الله لو فقلت رمانة بنصفين فقلت هذا حرام و هذا حلال لشهدت ان الذي قلت حلال حلال و ان الذي قلت حرام حرام» و نیز همان کسی است که حضرت در جواب او دو بار فرمودند: «رحمک الله». بعد از وفات او، امام صادق علیه الصلّاة والسلام نامه ای برای «مفضّل» در کوفه نوشتند تا آن وکالتی را که قبلاً «عبدالله بن ابي يعفور» داشت، به او بدهند. در آن نامه چند مرتبه بعد از ذکر اسم «عبدالله بن ابي يعفور» امام می‌فرمایند: «صلوات الله عليه!»

«قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول في ما ناجي الله عزوجل بموسي عليه السلام». پیداست که پروردگار عالم می‌خواهد عالیترین حقایق و حکمتها را برای پیامبر عظیم الشان و بزرگوار خود بیان کند. در این فراز تعبیر «اوحی» ندارد، بلکه از لفظ «ناجی» استفاده می‌شود. شاید به خاطر این است که پروردگار عالم مطلب بسیار مهمی را به صورت یک گفتگوی نجوا گونه با موسی علیه السلام در میان می‌گذارد: «يا موسي لا تتركن الي الدنيا ركون الظالمين».

«ركون» به معنای میل قلبی و تکیه روحی است که اگر بخواهیم آن را به فارسی امروز ترجمه کنیم، به نظر می‌رسد که معنای «دل دادن» مناسبتر باشد. بنابراین می‌شود این طور ترجمه کرد که: «به دنیا دل مده، آن چنان که ستمگران به دنیا دل داده اند.» اگر دل دادگی به دنیا نباشد، انسان ستم نمی‌کند و بندگان خدا را مورد آزار قرار نمی‌دهد. ظلم کردن نهایت میل و رغبت به دنیا را می‌رساند.

«و ركون من اتخذها أباً و اما». کسانی که دنیا را پدر و مادر خود اتخاذ کرده اند- یعنی همه فکرشان دنیاست و جز به دنیا به چیز دیگری نمی‌اندیشند و تمایل و رغبت نشان نمی‌دهند مثل کودکی هستند که به پدر و مادرش پناه می‌برد و جز به آنها به چیز دیگری نمی‌اندیشد. «يا موسي لو و كلتک الي نفسک لتنظرلها اذن لغلّب عليك حب الدنيا و زهرتها». «لتنظرلها» با «لتنظر اليها» فرق دارد. نگاه کردن به دنیا کار مذمومی نیست؛ به دنیا اندیشیدن مذموم است. ای موسی! اگر من تو را به حال خود می‌گذاشتم که به دنیا بیندیشی، آن گاه دوستی و زیباییهای دنیا



بر تو غلبه پیدا می کرد.

این نکته را متذکر شوم که در این حدیث و احادیث مشابه، مراد از دنیا زمین و متعلقات آن و آبادانی و پرداختن به امور مردم و امثال این کارها نیست؛ بلکه جلوه هایی از دنیا (مال و جاه و مقام) مورد نظر است که انسان آنها را برای خود می خواهد. بنابراین هر آنچه از نعم الهی در روی زمین و زیباییها و لذتها و تعیشها که به نفس انسان بر می گردد و برای خود می خواهد، در تعبیرات حدیثی «دنیا» تلقی می شود و مذموم است. پیداست که هر چه انسان بیشتر به دنیا بیندیشد و بپردازد، رغبت و شوق او بیشتر می شود و وقتی که از دنیا رو برگرداند، بتدریج محبت دنیا هم از دل او کاسته می شود. مراد این روایت و امثال آن، این نیست که انسان فعالیت و تلاش در زندگی را رها کند و برود گوشه خانه بنشیند. برخی این گونه خیال کردند و سالها - بلکه بعضیها قرن‌ها - رویه غلطی را که منجر به انزعال و انزوا و دوری از فعالیتها و تلاشهای زندگی شده است، در پیش گرفتند و آن را به اسلام نسبت دادند. بنابراین مراد از دنیا، این برداشت غلط نیست.

«یا موسی ناس فی الخیر اهله واستبقهم الیه». در کار خیر با اهلش منافست کن. منافست یعنی حالت رغبت رقابت آلودی که انسان به چیزی پیدا می کند. «و استبقهم الیه»، یعنی به سوی خیر از همه اهل آن سبقت بجو. «فان الخیر کاسمه» «خیر» مثل اسم خودش نیکو و پسندیده است. ظاهراً مراد کارهای نیک و عمومی و احسان به مؤمنین و کمک به برادران و اتحاد و عبادت پروردگار و زهد در دنیا و دیگر صفات خوب است. لفظ «خیر» یک معنای افعال تفضیلی هم دارد که نشان دهنده بهتر بودن است. می فرماید: کارهای خیر مثل اسمش است و از هر چیز دیگر بهتر است. کارهای نیک که انسان انجام می دهد، از هر آنچه که به ذهن بگذرد، بهتر است. اگر به عیادت مریض می روید، اگر به مؤمن احسان می کنید، اگر در کارها تعاون می کنید، اگر علم می آموزید، اگر به دنیا بی اعتناییید، اگر جهاد فی سبیل الله و یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و اگر عبادت خدا را انجام می دهید؛ همه اینها کارهای خیر است. این کارها از همه اموری که به ذهن انسان بگذرد، مثل مال و فرزند و جاه و مقام و دیگر ارزشهای گوناگون بهتر است. هم مرحوم مجلسی و هم صاحب تحف العقول چند احتمال می دهند که یکی از آنها همین احتمال است. احتمالات دیگر هم می دهند که ظاهراً همین احتمال متیقن است.

«و اترک من الدنیا ما بک الغنی عنه» آن چیزی از دنیا که به آن نیاز نداری و جزو حاجات تو نیست و زیادی است، ترک کن. «ولا تنظر عینک الی کل مفتون بها». به چند روش می شود این عبارت را خواند: «ولا تنظر عینک» که عین فاعل تنظر باشد؛ یعنی چشم ننگرد. یا «ولا تنظر عینک» یعنی به چشم خود نشان نده. و یا «لا تنظر عینک» که منصوب به نزع خافض باشد؛ یعنی «لا تنظر بعینک» یا «لا تنظر عینک» باشد، به این معنا که به چشم خود عرضه نکن. «الی کل مفتون بها». کسانی را که مفتون به دنیا و فریفته آن هستند، «و موکل الی نفسه» و کسی را که به نفس خود یا به خود واگذار شده است و حمایت و توفیق الهی از او گرفته شده باشد، «و اعلم ان کل فتنه بدوھا حب الدنیا»، همه فتنه ها با دوستی دنیا آغاز می شود. واقعهش هم همین است. به دنیا که نگاه می کنیم، می بینیم که در طول تاریخ ریشه همه فتنه ها و گمراهیها و جاهایی که حق و باطل به هم مخلوط شده است، در حُب دنیا است. کسانی بوده اند که به خاطر حُب به دنیا و مقام و جاه و حُب به اهل و رفا، کاری را شروع کرده اند و فتنه ای را به وجود آورده اند. واقعاً این موضوع یکی از آن حکم عجیب است. هر جای دنیا که نگاه می کنید، می بینید که همین گونه است.

«ولا تغبط احداً بکثرة المال». به کسانی که مال زیاد دارند غبطه نخور. این از آن دردهای مبتلا به ماست که کم و بیش در زندگی بعضی افراد ضعاف النفوس جریان دارد و آنها به خاطر خانه های عالی و تجملات فراوان و مراکب زیاد غبطه می خورند! «فان مع کثرة المال تکثر الذنوب کواجب الحقوق». مال که زیاد شد، حقوق هم زیاد می شود و همین خاطر گناهان هم زیاد می شوند. معلوم می شود که وقتی حقوق زیاد شد، انسان نمی تواند آن را ادا کند،



والا اگر می توانست ادا کند، گناهی در کار نبود. این در صورتی است که مال از حلال کسب شده باشد. اگر از حرام بود، شکل بدتری خواهد داشت. البته یک احتمال هم وجود دارد و آن این است که اشاره حدیث به کثرت مال از طریق حرام باشد؛ یعنی انسان وقتی که مالی کسب می کند که از طریق حلال نیست، حقوق زیادی را باید پامال کرده باشد تا مال زیادی به دست آورد. «ولاتغبطن احدا برضی الناس عنه». به حال کسی که مردم از او راضیند یا به او محبت دارند، غبطه نخور. «حتی تعلم أن الله راض عنه». اگر خدا از کسی راضی است، به حال او غبطه بخور؛ اما اگر مردم به کسی محبت دارند و برای او شعار می دهند و دور او جمع می شوند و به او تحبب و تقرب می کنند، به حال او غبطه نخور. شما چه می دانید؛ شاید خدای نکرده در باطن او خلل و فساد و عیبی باشد که خدا را از او ناراضی می کند. آن وقت رضای مردم به درد او نمی خورد. واقعاً رضای مردم - اگر واقعی هم باشد - چه فایده ای دارد؟ «و لا تغبطن مخلوقاً بطاعة الناس له». اگر دیدی مردم از کسی اطاعت می کنند و دستور و فرمان و اراده اش را می پذیرند، باز هم جای غبطه ندارد. «فان طاعة الناس له و اتباعهم اياه علي غير الحق هلاك له و لمن اتبعه». اگر اتباع مردم از او - نستجیر بالله - به حق نباشد، برای خود او و کسانی که از او متابعت می کنند، مایه هلاکت است. ان شاء الله خدای متعال به حرمت معصومین ما را از تابع و متبوع شدن علی غیرالحق باز بدارد و آن وضعیت را برایمان پیش نیاورد.

اگر این روایت اصلاً سند هم نمی داشت، حکمتهای عالی آن که هیچ شک و ربی در آن نیست، برای ما راهگشا بود. این دستورالعملها معارف الهی و اسلامی هستند و جا دارد که به آنها تمسک کنیم. علت آن که این روایت را انتخاب کردم، این است که امروز جامعه ما در شرایطی قرار گرفته است که بایستی برایش روایات زهد خواند. در نهج البلاغه از زهد زیاد گفته شده است؛ اما نشان دهنده این نیست که زهد عالیترین تکالیف انسان است؛ خیر. در جاهایی زهد بالاتر است و در جاهای دیگر جهاد و عبادت و تحصیل علم بالاتر است. موقعیت زمان را نشان می دهد و به نظر ما امروز زمانی است که بایستی جامعه را به زهد فرا بخوانیم؛ زیرا به سمت تمول پیش می رود و ثروت در کشور رو به ازدیاد است و جایی است که چنانچه کسانی اهل دنیا باشند، می توانند ثروت را از طرق مختلف به دست آورند و آن را «علی غیر حله» کسب و خرج کنند و اگر جمع آوری ثروت از طریق حلال هم باشد، مفتون دنیا و دچار عاقبتیهای سوء افتتان شوند؛ بخصوص در حوزه های علمی و محدوده ای که معممین و روحانیون و علما و طلاب و فضلا در آن زندگی می کنند.

مطلبی را که امروز برای شما مطرح می کنم، از مقدمات بدیهی و واضح شروع می شود و به استنتاج بدیهی و واضح نیز می رسد؛ لیکن به گمان من - به عنوان یک طلبه و مسؤول در جمهوری اسلامی و به عنوان معتقد به رسالت علما در امور دین و دنیای مردم - این استنتاج بدیهی از این مقدمات بدیهه، کماهو حقه مورد عمل قرار نگرفته است. البته کارهای خوبی هم شده است: «ولاتبخسوا الناس اشیاءهم». انسان نبایستی حق کسانی را که زحمت کشیدند و کار کردند، ضایع کند. انصافاً خیلی کار شده است؛ اما آنچه که باید بشود، چند برابر آن چیزی است که تاکنون شده است.

اولین مقدمه بدیهی، بیان حاجت به فعالیتها و تلاشهای حوزه علمی است. علت فعالیت حوزه های علمی که امروز اهم و اشرف آنها حوزه علمی قم و بعضی دیگر از حوزه های علمی بزرگ ایران مثل حوزه علمی مشهد و جاهای دیگر و ان شاء الله حوزه علمی نجف (هنگامی که از زیر پنجه ی نامیمون اشرار و ستمگران خارج شود) است؛ اولاً نیاز حکومت اسلامی است که در طول تاریخ بعد از حکومت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما الصلاة والسلام، دیگر حکومتی با این خصوصیات، متکی بر احکام و مقررات دینی تا امروز تشکیل نشده است. این اولین بار است که حکومتی بر اساس قرآن تشکیل می شود و جامعه ای اسلامی - با همه مشکلات و زحماتی که این کار داشته و دارد - به وجود آمده است. این نظام و حکومت الهی، برای عمل، اولاً به معارف و مقررات اسلامی احتیاج دارد. ثانیاً



در برخی از جاه‌ها به اشخاصی برای اداره بعضی از امور این نظام نیاز است که بایستی این دو نیاز را حوزه‌ها تأمین کنند. البته منظور این نیست که بایستی همه امور یا امور مهم را علما به دست گیرند؛ خیر. همه مؤمنین و صلحا و اهل فکر و اهل تحقیق در جای خودشان قرار دارند. برای کارهای گوناگون در کشور متخصصینی وجود دارد که آنها را انجام می‌دهند. بعضی از کارها هم وجود دارد که بایستی علمای دین آنها را متصدی شوند؛ این اشخاص را هم باید حوزه علمیّه تربیت کند. پس اگر نیاز جامعه و حکومت اسلامی و اقامه آن مطرح است، می‌بایست حوزه علمیّه آن را تأمین کند. چنانچه جامعه‌ای بی‌دین شد، طبیعتاً احساس نیاز به علما نمی‌کند؛ اما وقتی جامعه متدین است، به علما و معلمان اخلاق و دین و معارف احساس نیاز می‌کند.

اگر ما در گذشته علمایی داشتیم که حرف می‌زدند یا می‌نوشتند یا شبّهات را بر طرف می‌کردند و یا معارف می‌گفتند، امروز چند برابر آن تعداد با کیفیت‌هایی بالا مورد نیاز است. کتابها و جزوه‌ها و مجلات و رسانه‌هایی لازم است که همین رسالت را به عهده گیرند و راجع به دین و معارف و اخلاق بنویسند و بگویند. کسانی هستند که اهل مطالعه‌اند؛ از اینها استفاده کنند. کسانی هم هستند که از رسانه‌ها بهره می‌برند؛ رسانه‌ها از اینها نیز استفاده کنند. علمای دین بایستی نوشته‌های مربوط به معارف اسلامی را چه به صورت کتاب و جزوه و چه به صورت مجله و مطبوعات گوناگون فراهم کنند تا هنرمندان از روی آنها - مثلاً - فیلم درست کنند و یا برنامه‌های گوناگون بسازند.

حاجت سوم به فعالیت‌های حوزه علمیّه، نیاز روشنفکران و جوانان است. اینها قشری هستند که در مقابل شبّهات قرار می‌گیرند. در همه جا اولین مخاطب شبّه‌ها، روشنفکران و اهل فکر و اندیشه‌اند که غالباً در میان جوانان و صاحبان فکر و اندیشه و تحصیلکرده‌ها هستند. بسیاری از مردم شبّه‌ها به سراغشان نمی‌آید. آنها به شبّه‌کاری ندارند. ایمانی دارند و بر طبق ایمانشان زندگی خوبی را پیش می‌برند. کسانی که اهل مطالعه‌اند، با دنیا مواجه می‌شوند و درباره اصل دین و اسلام و معارف آن و نیز اصول و فروع و تاریخ دین حرف می‌زنند و مرتباً شبّه‌ها القا می‌کنند. کسانی باید باشند تا این شبّه‌ها را برطرف کنند. تأمین این افراد به عهده حوزه‌های علمیّه است. البته کسانی که در غیر حوزه‌ها هستند، ممکن است بتوانند این کار را انجام دهند؛ لیکن متصدی اصلی، انصافاً حوزه‌های علمیّه و علمای دینند. اینها اولین کسانی هستند که باید شبّه‌ها را برطرف کنند.

حاجت چهارم، نیاز جوامع مسلمان و مردم نومسلمان است. ملاحظه کنید امروز در اطراف دنیا چقدر مردم به اسلام رو کرده‌اند؛ چه آنهایی که مسلمان بوده‌اند، اما اسلام را با پیام زندگی آن نمی‌شناختند و فقط مجموعه‌ای از عبادات و خم و راست شدن و گوشه مسجد نشستن را می‌دانستند و چه آنهایی که قبلاً مسلمان نبودند. امروز اسلام به عنوان پیام زندگی و پاسخ به معضلات اجتماعی و نیز به عنوان راه‌هایی از مشکلات دنیای قرن بیستم و بیست و یکم - که در حال حلول است - مطرح است. آنها اسلام را با این دید نگاه می‌کنند و به اسلام می‌گروند. امروز در کشورهای غربی، از جمله در آمریکا و کشورهای بزرگ اروپا، اسلام به سرعت در حال رشد است. این ادعای یک منبری نیست که چیزی را شنیده باشد و بگوید؛ خیر. من از روی اطلاعات دقیق می‌گویم که بسیاری از افراد در کشورهای مسیحی و غربی، به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. آنها اسلام را شناخته‌اند و راجع به آن سؤال دارند و می‌خواهند این دین را بشناسند.

جوانان طیب و طاهر و تحصیلکرده و با استعداد و ممتازی از اروپا که در دانشگاه‌های خودشان مسلمان شده‌اند پیش ما می‌آیند و درباره مسائل اسلامی راهنمایی می‌خواهند. چه کسی باید اینها را راهنمایی کند؟ چه کسی باید به آن‌جا برود و در میان آنها سکونت کند و تعلیم دین و اخلاق بدهد؟ چه کسی باید برای آنها کتاب بفرستد؟ چه کسی باید برای آنها مسائل را تبیین کند؟ پاسخ همه این پرسشها به حوزه‌های علمیّه مرتبط است. بسیاری از جوامع غیر مسلمان به اسلام توجه پیدا کرده‌اند - ولو مسلمان نشده‌اند - ولی می‌خواهند بدانند اسلام چیست که این



دستگاه عظیم را به راه انداخته و حکومت تشکیل داده و با ابرقدرتها سینه به سینه شده است و از کسی هم نمی ترسد و دنیا را اداره می کند؛ دینی که وارد میدان زندگی است و ضرورتها و فشارها و ترسها و لرزها و ضعفهای دولتهای دیگر به سراغش نمی آید. چه کسی باید این دین را بیان کند؟ آیا بمانیم تا بیسوادها و یا کسانی که از اسلام هیچ اطلاعی ندارند و آن را از روی دهان دیگران شناخته اند، به آن جا بروند؟! من کسانی را می شناختم که درباره مسائل اسلامی عن عقیده و اجتهاد حرف می زدند. ده حدیث بیشتر بلد نبودند، از اول تا آخر یک کتاب حدیث را نخوانده بودند و یک بار قرآن را با تأمل دوره نکرده بودند؛ بلکه از دهان دیگران حرفهایی را شنیده بودند و بعد به ذهن خودشان تطبیق می کردند و درباره اسلام چیزهایی می بافتند! آیا باید اینها درباره اسلام حرف بزنند یا علمای بالله و علمای دین و کسانی که با مسائل دینی سروکار عمیق دارند و در کار خود خیره و متخصصند؟

حاجت پنجم، نیاز حوزه به مدرّس و محقق و مؤلف و فئان در فنون مختلف است. بحمدالله این امر در حوزه ها تأمین می شود. محققان و مدرّسان و فئانان و بزرگان و مجتهدانی هستند که آماده کارند؛ لیکن اگر شما به بیست سال بعد حوزه علمیّه نگاه کنید، می بینید اینهایی که هستند کمند. شما بیست سال بعد را با چشم دقیق نگاه کنید، ببینید چه لازم داریم؛ آن وقت خواهید دید بزرگانی که امروز در حوزه های علمیّه حضور دارند، تعدادشان کم است. یکی از مهمترین نیازهای ما همین است. حوزه های علمیّه به قصد محقق پروری و ملا پروری، ملا درست کنند تا این نیاز برطرف شود.

پس، مطلب اول اثبات نیاز به یک حوزه علمیّه فعّال است و مطلب دوم این که همیشه انگیزه برای معارضه با حوزه های علمیّه وجود داشته است. سلاطین قاجار با علما و حوزه های علمیّه مخالف بودند و افراد حوزوی را هم لشکر علمای بزرگ قلمداد می کردند. آنها با علما مخالف بودند؛ چون علما در کارهای آنها دخالت می کردند. اگر می خواستند قرارداد رژی امضا کنند و با انگلیسیها رابطه داشته باشند و یا اگر می خواستند با دو خواهر ازدواج کنند، علما نمی گذاشتند و در مقابلشان می ایستادند. بعدها در دوره پهلوی مسأله تفاوت کرد. از زمان رضاخان به این طرف، انگیزه های اساسی وارد کار شد و غرب - خصوصاً انگلیس - قصد داشت که کلاً ایران را قبضه کند. این تصرّف یا به صورت ایجاد یک حکومت واقعاً انگلیسی بود - که البته نتوانستند این کار را بکنند - و یا این که حکومتی ایرانی تشکیل دهند ولی همه ی مقدّراتش به دست آنها باشد. راه دوم انتخاب شد و حکومت پهلوی بر اساس این تصمیم شکل گرفت و رضاخان روی کار آمد.

اگر می بینید همه آدمهای حسابی ایران با رضاخان مخالفند، به خاطر آن است که آدم لات بی سر و پایي بود که اصلاً اسم دین را نشنیده و مزه آن را هم نچشیده بود. او در یک خانواده بی سواد لایبالی و دور از معارف دینی تربیت شده بود و وقتی هم که بزرگ شد، در میان قهوه خانه ها و میخانه ها و الواط پرسه می زد. اصلاً رضاخان کسی نبود که با دین سر و کاری داشته باشد. مزاجش آماده معارضه با دین - آن هم به قصد براندازی - بود. آدمهای ضعیف النفس بددل کج سلیقه ای هستند که گاهی از کارهای به اصطلاح عمرانی رضاخان تعریف می کنند و مثلاً می گویند او راه آهن کشید و امنیت را برقرار کرد! باید از اینها پرسید که آیا احداث راه آهن و ایجاد امنیت برای مردم بود یا برای قدرتهای خارجی؟! چه کسانی از این کارهای به اصطلاح عمرانی سود می بردند؟ در حقیقت رضاخان عاملی بود که انگلیسیها او را وارد صحنه کردند تا نظام دینی را در ایران به هم بریزد. به همین خاطر در سال 1314 شمسی گذاشتن عمامه و حضور روحانیت در جامعه را ممنوع کرد و نظام حوزه علمیّه را به هم زد و روحانیت را مجبور به خانه نشینی کرد. زمانی که او رفت و پسرش - محمدرضا - بر سرکار آمد و بر امور مسلط شد، همین نیت را داشت و همین هدف و راه را - البته به شکلهای مدرنتر و پیشرفته تر - دنبال کرد و تا روزی که انقلاب پیروز شد، در این زمینه جلو رفت.



رژیم پهلوی ساقط شد؛ لیکن فتنه انگیزه های اساسی مخالفت با حوزه همچنان ادامه دارد. رژیم ایالات متحده آمریکا که از کودتای 28 مرداد تا پیروزی انقلاب، پشت سر محمدرضا بود و علیه دین فعالیت می کرد، امروز به وسیله بعضی از ایادی خود - که شاید خودشان هم ملتفت نیستند - مشغول تخفیف و توهین دین و علمای دین و حوزه های علمیّه است. در زمان رضاخان برای این که روحانیت را از چشمها بیندازد، می گفت: روحانیت مفتخور است؛ یعنی مثلاً عملگی و یا کار اداری نمی کند، در عین حال به زندگی خود ادامه می دهد. او با آن عقل ناقص خودش خیال می کرد که اگر کسی در بازار، داد و ستد نکرد و یا مثلاً بیل نزد و به اداره نرفت و شغلی نیافت، نباید نان بخورد و اگر خورد، مفتخوری کرده است! او چون به رسالت دین معقتد نبود، این حرفها را می زد و کار عالم دین را باور نداشت.

امروز هم بعضی کسان همان حرف را به زبان دیگری می زنند. کسانی که مردم را تعلیم می دهند و برایشان زحمت می کشند و آنها را دیندار می کنند و بر هدایتشان می افزایند و زمینه تحقق آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» را فراهم می آورند، اینها اهل دین و هدایتند و هُدات این راه محسوب می شوند. اینها کتاب می نویسند، درس می گویند، زحمت می کشند، کار می کنند و نان بخور و نمیری را هم به دست می آورند. مگر طلاب حوزه علمیه چقدر از دنیا برخوردارند؟ حقوق یک طلبه فاضل معیل در قم - که بالاترین حوزه های علمیّه است - نصف حقوق یک عمله که بیل می زند، نیست. درآمد اینها از حداقل حقوق اداری کمتر است. با این وضعیت آیا می شود گفت که روحانیت ما نان خود را از طریق دین می خورد؟! آیا این ظلم و حق کشی و بی انصافی نیست؟ حکومت ما اسلامی است و در آن آزادی بیان وجود دارد و این سخنان که از سر بی انصافی بیان شده، با استفاده از همین فضای آزاد مطرح شده است.

البته منظورم این نیست که به حرف یا دعویایی جواب دهیم؛ خیر. منظور این است که شما بدانید انگیزه های مخالفت با حوزه زیاد و گسترده است. بعضی از کسانی که چنین انگیزه هایی دارند، خودشان هم نمی فهمند چه کار می کنند. نیتهای بدی ندارند، ولی ملتفت نیستند که حرف و عملشان چه تبعاتی دارد. در خود حوزه های علمیّه نیز همیشه این طور بوده و اکنون هم برای تضعیف حوزه انگیزه های تضعیف وجود دارد. طلبه جوانی که زندگیش در حوزه خوب نیست، برای امرار معاش مجبور است به حوزه پشت کند. حوزه یک نفر را تربیت می کند و استعدادش را پرورش می دهد و او را به مقامات علمی می رساند؛ بعد که وقت استفاده کردن از او فرا می رسد، می بیند در فلان اداره و یا مرکز علمی برای تدریس باز است. مجبور می شود به آن جا رود و مشغول کار شود. نمی شود گفت این کار حرام است. بالأخره ضرورت و نیاز وجود دارد و بعضی افراد این کار را می کنند؛ لیکن این کار پشت کردن به حوزه است. البته منظور کسانی نیستند که کاری را برای نظام به عهده می گیرند و آن را انجام می دهند. خیر؛ اینها باید بیایند و امور محوله را متصدی شوند. منظور من کسانی هستند که به حوزه و روحانیت پشت می کنند و کار روحانی انجام نمی دهند. پس ببینید انگیزه های تخفیف و تضعیف و توهین، در بیرون و درون حوزه وجود دارد.

ما هستیم و آن نیازهای عظیم و این دشمنیهای شکننده همراه با نقشه و بدخواهی. حوزه علمیه چه کار باید بکند؟ پاسخ این است که از امکاناتی که دارد، استفاده کند و به احسن و اتقن وجه، خودش را بسازد. نباید یک ذره از امکانات حوزه علمیه که عمده اش نیروی انسانی است، هدر رود. نباید یک ساعت درس طلبه یا استاد، زائد و بی فایده و غیر ناظر به آن نیازها باشد. طلبه ای که در حوزه درس می خواند، باید در جهت برآوردن یکی از حاجات و رفع یکی از نیازها حرکت کند؛ یعنی یا برای داخل و یا برای خارج، یا برای تألیف و یا برای تحقیق، یا برای تدریس و یابرای تعلیم، خود را آماده کند. بحمدالله در چند سال اخیر کارهای بسیار مهمی در این زمینه انجام گرفته است که لازم است از شورای عالی و دستگاه مدیریت حوزه علمیه تشکر کنم. در حوزه علمیه قم خیلی زحمت کشیده اند و خیلی تلاش شده است؛ منتها آنچه باقی مانده و هنوز انجام نگرفته است، نسبت به آنچه که تاکنون انجام شده،



چند برابر بیشتر است. این حرکت نباید کند شود؛ بلکه باید روز به روز سرعت و استقامت و صحت بیشتری پیدا کند و اگر در یک جا کار اشتباه و یا کند پیش می‌رود، تصحیح و تسریع شود.

بزرگانی که در رأس شورای عالی حوزه علمیه هستند، باید به صحنه دنیا و داخل کشور نگاه کنند و ببینند چه نیازهایی وجود دارد و چگونه می‌توان این نیازها را تأمین و افرادی که رفع این نیازها را می‌کنند، تربیت کرد. اگر ما کتاب لازم داریم، پس مؤلف می‌خواهد. یک مؤلف خوب چگونه تربیت می‌شود؟ باید روش تربیتش در برنامه‌های حوزه گنجانده شود. اگر ما مبلغان مسلط می‌خواهیم - البته نه به میزان پنج تا و ده تا و صد تا، بلکه هزارها مبلغ - تا بتوانند در هر نقطه دینا این کارها را انجام دهند؛ تربیت آنها چه شرایطی دارد؟ این شرایط در یک انسان چگونه و با چه عواملی تأمین می‌شود؟ آن موارد در برنامه ریزیها منظور شود. باید بررسی شود که تدریس چه دروسی زیادی است و لازم نیست، تا حذف شود. دوره‌ها باید طوری باشد که اگر کسی توانست بخشی از چند دوره را طی کند، همان مقداری را که طی کرده است، برای او مفید باشد. این که ما خیال کنیم حتماً بایستی یک نفر بیست سال و یا بیست و پنج سال در حوزه علمیه سر کند؛ این گونه نیست. بعضی از نیازها با ماندن چهار سال در حوزه تأمین می‌شود. بعضی از نیازها با ماندن ده سال تأمین می‌شود. برخی دیگر با ماندن پانزده سال و بعضی هم ممکن است با ماندن بیست سال در حوزه تأمین شود. چرا آن کسی را که با چهار یا پنج سال تحصیل در حوزه می‌تواند بخشی از نیازهای ما را برطرف کند، بی‌جهت ده سال در حوزه نگه داریم؟ باید برنامه ریزی کنیم و کسانی را به این حد برسانیم. امتیازاتی را قائل شویم و هر کس هم مشخص باشد که چه نیازی را می‌تواند تأمین کند. حوزه باید گواهی و تصدیق بدهد. من یک بار دیگر هم این نکته را گفته‌ام. تصدیق اجتهاد یکی از چیزهایی است که از قدیم در حوزه بوده است؛ امروز هم چیز خیلی خوبی است. بعضی از آقایان خیال می‌کنند که اگر ما بخواهیم درس طلبه‌ای را ارزشیابی کنیم، باید بگوییم این سطح از تحصیل در حوزه با فلان دوره دانشگاهی - مثلاً لیسانس یا فوق لیسانس یا دکترا - معادل است. لزومی ندارد این کار را بکنیم. درس حوزه یک چیز است و درس دانشگاهی چیز دیگر. البته ممکن است این کار در جای خود لازم باشد. مثلاً ممکن است این شخص بخواهد در بعضی از دستگاه‌های اداری که احتیاج به مدرک دارند، مشغول به کار شود. طبیعی است که باید بدانند مدرک این فرد چقدر ارزش دارد. لیکن مسأله نیاز حوزه فراتر از اینهاست. ما انواع روحانیون در سطوح گوناگون و با تخصص‌ها و توانایی‌های مختلف نیاز داریم. استعدادها مختلف است. باید استعدادها شناخته شود، درسها خوانده شود، دوره‌ها از هم تفکیک شوند و فضایی جوان در حوزه به کار گرفته شوند؛ چون برکات زیادی از این گروه عاید خواهد شد.

حوزه علمیه باید مثل یک کارخانه تأمین کننده نیازهای جامعه، مرتب کار کند و محصول خود را که همان محققان و مبلغان و مدرّسان و مؤلفان و انواع قشرهای روحانی هستند، بیرون دهد. حوزه باید برنامه ریزی کند و مشخص باشد که مثلاً پنج سال دیگر چه تعداد مبلغ مناسب برای مناطق گوناگون دنیا و داخل کشور تربیت می‌شود. همچنین در زمینه مسائل قرآنی و تفسیر و دیگر علوم حوزوی و نیز تربیت مدرّس برای دانشگاهها و درس معارف اسلامی و نیز تربیت محقق و مؤلف برای پاسخگویی و مقابله با شبهات، برنامه ریزی منظم و مرتبی داشته باشد. امیدواریم که ان شاءالله خداوند به آقایان محترم و فضایی بزرگوار توفیق دهد و مشمول توجهات و ادعیه زاکیه حضرت بقیةالله ارواحنا فداه باشند. ان شاءالله کارها به بهترین وجه انجام گیرد تا حوزه بتواند هر چه سریعتر شکلی را که پاسخگویی نیاز این زمانه است، پیدا کند.

الحمد لله رب العالمین